

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه فلق (جلد سوم)

ختم مفهومی استادانوت ۹۳/۹/۲۹

فلق: سیر و صیر

- نشانه هایی برای هر سیر و صیورتی وجود دارد.
- مراتبی از شدن در هر موجودی هست : انسان، مخلوقات غیر انسان، موضوعاتی که قوام آن به انسان است. (مجموعه علوم)

به این صورت فلق قلمرو پیدا می کند.

در سوره فلق در قلمرویی صحبت می کنید که مجموعه علوم را در بر می گیرد. برخی مربوط به پدیده هاست که علوم پایه در آن قرار می گیرد برخی مربوط به علمی است که طب، روانشناسی، جامعه شناسی در آن قرار می گیرد. صفت بخل، ظلم در بیرون وجود ندارد اما انسان می تواند آن را داشته باشد.

تولید علم در قرآن همین موضوع است. چون وقتی قرآن می خوانید، شروع به خواندن آیات می کنید می بینید درباره انسان است به استثنای موارد کوچکی. در مورد کافران و مومنان می گوید و... بعد ما می خواهیم از اینجا علم تولید کنیم، چه جور می شود از اینجا علم تولید کرد؟

این به این دلیل است که نمی توانیم مباحثی را که درباره موجود است از آیات استخراج کنیم. در صورتی که باید آنها را به قواعد مخلوقات برگردانیم و از پایین ببینیم و بیایم بالا.

دریافت علم به شرطی که بتوانیم از آیات صفات مخلوقات را بدست آورده و باهم انطباق دهیم صورت می گیرد. هر آنچه که در نظام انسانی اتفاق می افتد در نظام تکوینی نیز اتفاق می افتد اما بروزات آن متفاوت است. اگر این حرف درست باشد شما می توانید از آن به این برسید.

شما باید بتوانید سیر کلی تکوینی استخراج کنید. فلق تکوینی است اما آن را در حوزه انسان آورده است.

اگر اختیار انسان خوب کار نکند هر موجودی برایش شر می‌شود. این که چطور می‌شود از تکوین به زندگی انسان و از زندگی انسان به تکوین برگردیم مهم است!

آیات کلا به کمک انسان می‌آیند و اخلاق و رفتار و حکومت را درست می‌کنند و نوعا این آیات تکوینی است. از این طرف به آن طرف تولید علوم پایه می‌شود یعنی شما از قواعد عادی رسوم زندگی انسان می‌توانید پی به قوانین هستی ببرید.

وقتی به فلک شناسی اشاره می‌شود به مجموعه ای از علوم توجه شده است که تحت عنوان مخلوق شناسی قرار می‌گیرد. در واقع این مجموعه به همان موضوع تولید علم قرآنی اشاره دارد. مهمترین دسته این علوم موضوعاتی است که قوام آن به انسان است. مجموعه علوم از قرآن قابلیت استخراج دارد.

مثل: زوجیت در گیاه -----قاعده زوجیت تکوینی است و در تبدیل باید ویژگی‌هایی داشته باشد.

زوجیت در انسان که نظام اختیار است.

مثل به معنای یک شیوه دریافت است. مثل یعنی شبیه.

برای فهم قدرت خدا می‌توان در مرحله نازل تر به ربوبیت والدین نسبت به فرزند مراجعه کنیم تا بفهمیم نمی‌گوییم که ربوبیت آنها مثل خداست بلکه می‌گوییم مثلی از خداست.

مثل: نزول حقیقت در مرتبه‌ای است که به طور طبیعی نمایان کننده حقیقت در مرتبه‌ای بالاتر است و ربطی به مثل ندارد.

فلک یعنی حرکت، و ممکن است حرکتی که در ذهن ماست نباشد زیرا ممکن است این حرکت را در مورد مخلوقاتی به کار ببریم که در لایه جسمانی نباشند.

منظور از حرکت یعنی یک مخلوق دارای قدر مشخصی است که وضعیت موجود و وضعیت قبل و بعد، یا اول و آخر، یا ظاهر و باطن برای او است. پس یک وضعیت نسبی هم در آن وجود دارد و وضعیتش نمی‌تواند مطلق باشد.

هر چیزی که به طور طبیعی وضعیت زمان به آن می‌خورد قبل و بعد و ظاهر و باطن دارد.

صفتها نسبی است و وقتی صفات نسبی باشد مثل "بالا و پایین" که به نسبت تعریف می‌شود.

آنهایی که من امر رب هستند در نظام حرکت بررسی نمی‌شوند. هر چیزی که محدود(موجود) باشد و محدوده (قلمرو) داشته باشد [که اسمش را قدر می‌گویند] یک قدرتی دارد. و به طور طبیعی به همان اندازه مختصات پیدا

می‌کند. یعنی با بقیه محدودها در کنش و واکنش قرار می‌گیرد، زیرا محدود است و شی که محدود است با محدودهای دیگر ارتباط برقرار می‌کند و اثر گذاری و اثر پذیری دارد.

موجود یا محدود است یا نامحدود و اگر نامحدود بود به آن وجود می‌گوییم. و فقط خدا و امرش نامحدود هستند. در بین مخلوقات رتبه بندی وجود دارد که از مجردات شروع می‌شود مثل ملائک.

آنهايي که وابستگی به نظام اسباب ندارند جزء قدر محسوب نمی‌شوند و جزء نامحدود محسوب می‌شوند.

اسماء الله مخلوق هستند ولی جزء قدر نیستند زیرا قبل و بعد و اول و آخر و ظاهر و باطل ندارد زیرا احد و صمد و... است. در واقع اینها جزء اسم هستند، که اسم مخلوق است. زیرا اگر مخلوق نبود تنوع نداشت.

در این فضا وقتی ما خلق مطرح می‌کنیم این ما خلق می‌آید در فضای قدر، زیرا گر این کار را نکنیم در تعبیرهایی که بعدا به کار می‌بریم دچار اشکال می‌شویم.

شما راجع به وسائط همان را بگویید که در مورد خدا می‌گویید. بعضی از مطالب در سیاق روایی و ادبیات و عرف قرآن نیامده است مثلاً نمی‌گوید قل اعوذ من ربی می‌گوید که قل اعوذ برب الفلق.

نظام شر در دایره مختصات و محدوده، محدود به انسان است

ممکن است شما بگویید نظام انسان یک اختیاری دارد که اگر درست استفاده کرد خوب است و اگر استفاده نکرد قرآن و خدا برایش شر دارد. ولی بحث سر این است که در دایره محدودیت‌ها و محدوده‌ها اقتضای دریافت رحمت و یا از دست دادن رحمت پدیدار می‌شود یعنی محدوده‌ها با هم می‌جنگند و رحمت نازل می‌شود. همیشه رحمت نازل شدنی است پیوسته و هیچ کم و کاستی ندارد. برای هیچ کسی و از هیچ کسی دریغ نمی‌کند و آن چیزی که خود را لایق دریافت و عدم دریافت می‌کند محدوده و محدودیت، و کنش و واکنش بین این دو است. رحمت خدا ثابت است.

ما هر چقدر بتوانیم دیواره محدوده‌ها و محدودیت‌ها را بشکنیم از رحمت خدا بیشتر بهره مند می‌شویم و هر قدر محدودتر باشیم بهره‌مان از رحمت کمتر است و اگر خراب کنیم دچار لعن ابدی می‌شویم.

همه ما مستحق گرفتن عالی‌ترین علوم عالم هستیم به شرط این که محدوده‌ها و محدودیت‌ها را بشناسیم و بشکنیم.

رحمت و لعنت دو ویژگی هستند که در میدان انسان تبدیل به رحیم می‌شوند یعنی توانایی انسان رحمت را تبدیل به رحیمیت می‌کند. رحیمیت رحمت همراه با هدایت است.

این جا سه محدوده و محدودیت را به عنوان سه نقص برای انسان بیان کرده است: غاسق، حسد، نقائات.

رحمت و لعنت فقط برای انسان تعریف می‌شوند و وقتی که رحمت با هدایت همراه می‌شود رحیمیت و وقتی رحمت الهی فاقد هدایت باشد به آن لعنت می‌گویند.

هر تغییری در این عالم اتفاق بیفتد میزان بهره مندی از رحمت الهی را تغییر می‌دهد.

فرستنده‌ها ثابت است و گیرنده‌ها شدیداً احتیاج به کنترل دارند و هر تغییری هست باید در گیرنده باشد.

شاکله عبارت از محدوده(سیل) و محدودیت‌ها(قدر) است و می‌توان اسم این درون‌مایه را قدر گذاشت و کلا این‌ها یک تعریف دارند ولی شما ممکن است هر موقعی یکی از این‌ها را به کار ببرید.

یک موقع می‌آییم برای محدوده و محدودیت‌ها کشف قوانین می‌کنیم که اسمش دعای عملی است و ما مأمور شده‌ایم که دعای عملی داشته باشیم.

یک موقعی انسان موحد ممکن است فکر کند که خداوند به وسیله دعای عملی دست او را بسته است و این شرک است. یعنی با این که انسان مأمور شده به کشف قوانین و اتخاذ اسباب در برطرف کردن محدودیت‌ها و محدوده‌ها باید قائل به این باشد که اگر خدا اراده کند هیچ محدوده و محدودیتی نیست ودعا دو مدل پیدا می‌کند یک حالت با کشف قوانین است و حالت دوم با شکستن محدوده و محدودیت‌ها بدون در نظر گرفتن قوانین.

حکمت خدا در کشف قوانین جای می‌گیرد. بعضی از موارد است که قوانینش برای انسان کشف شدنی نیست مثل باران که شما نماز می‌خوانید. نماز یعنی بدون محدودیت و محدوده‌ها دعا می‌کنید.

در سوره مریم دعا را به عنوان سبب رفع و دفع محدودیت‌ها و محدوده معرفی می‌کند یعنی شان دعای انسان را آن قدر بالا می‌برد که قدرت برداشت محدودیت‌ها و محدوده‌ها را دارد. این حاصل نمازست و مربوط به مصلین است که رمز و رازش هم در این سوره بیان شده است.

براساس مطالب مطرح شده "ماخلق" در قلمرو محدودیت‌ها و محدوده‌ها قرار می‌گیرد و شر می‌شود: عدم بهره مندی صحیح از اختیار.

این کنش و واکنش‌ها در یک فضای محدودی اتفاق می‌افتد.

قدر به مجموعه درونیات و سیل به مجموعه بیرونیات اشاره دارد و استفاده هماهنگ و متناسب از این دو مجموعه موجود را به سمت بی نهایت میل می دهد. استفاده هماهنگ یعنی فرد متناسب با اینکه در شرایط نعمت یا تقدیر رزق قرار دارد میزان بهره برداری خود را از امکانات و قوای درونی و بیرونی به نسبت هم متفاوت کند.

سیر و صیوریت یک موجود که قبل و بعد (اول و آخر) (ظاهر و باطن) دارد.

این جا یک غاسق، یک نفاثات، یک حاسد تعریف مطرح شده است و از ظاهر آیات معلوم است این ها موانع هستند. یعنی سیر و صیوریت یک موجود دچار موانع شده است.

غاسق به معنای ظلمت و تاریکی است. غسق قرار گرفتن در ظلمت است که امکان خارج شدن از آن وجود دارد. به ظلمتی گفته می شود که به عنوان مانع آن حرکت را دچار اختلال می کند. یعنی فرد یک کاری کرده که یک محدودیتی بوجود آمده که در آن جهل پیدا کرده است.

محدوده و محدودیت یک موجود عدم شناسایی نسبت به حرکت ایجاد می کند، فرد نمی داند کدام مسیر را برود. جهل عدم علم است. (ابهام در مقاصد)

اگر در مقاصد و مسیر ابهام داشته باشیم حرکت متوقف می شود و مسیر و مقصد نامعلوم می شود.

وقتی غاسق مطرح می کنید ابهام در مقاصد می آورد.

این موانع که مطرح شد اختلال در سیر و صیوریت ایجاد می کند.

انسان یک سیر در طبیعت دارد و یک سیر در فطرت و ممکن است این حالات فطرت را مختل کند و این باعث اختلال بین حرکت طبیعی و فطری شود.

ما داریم در مورد عوامل ایجاد اختلال در حرکت صحبت می کنیم.

وقتی می گوئیم سیر و صیوریت یعنی یک مقصد است و یک مسیر.

وقتی می گوئیم غاسق مقصد مهم است و ابهام در مقصد ایجاد می شود و بنابراین مسیر هم گم می شود. این با تنوع و تعدد مقاصد همراه می شود چون تنوع و تعدد می آید انسان دچار حیرت در مقاصد می شود و برآیند این حیرت توقف می شود از یک جهت ولی مسیر طبیعت خودش جلو می رود و اینگونه سیر فطری دچار اشکال می شود. و اگر اختلال ایجاد شود رشد فطری متوقف می شود و اختیارش متولد نمی شود و سیر ندارد و این تعارض ایجاد می کند و مقاصد از حالت طولی بودن به حالت عرضی بودن تنزل پیدا میکند و انسان به چه کنم چه کنم می افتد.

مقصد در قرآن رسیدن به عبودیت در لحظه است. مقصدهای کلی را خدا خیلی طرح نمی‌کند و گیر ما در مقصدهای جزئی بسیار است و حقیقت مقصد در قرآن همان گام اول است به خاطر همین مقصد و مسیر با هم هستند.

گم شدن در مقاصد یا در مسیرها وابسته به فعالیت نظام اختیار و تفکر در انسان است. عمده اتفاقی که در سیستم انسان می‌افتد در درجه اول به خاطر فعال نبودن نظام اختیار در انسان می‌افتد و فعال نبودن نظام اختیار در انسان به خاطر فعال نبودن تفکر در انسان است.

اساس کار غاسق این است که مانع فعال شدن قوه اختیار یا قوه تفکر می‌شود.

بحث نفاثات به موانعی مثل گره‌ها و پیوندها اشاره دارد یعنی موانعی هستند که موجود (حرکت‌ها و سیرهای آن) وقتی در تعامل با دیگران (اشیاء، اشخاص) قرار گیرد ایجاد می‌شود. اختلال وقتی است که این تعامل سست بشود یعنی تعاملی که با دیگران دارد غیر معقول و غیر منطقی بشود.

یک سری از آسیب‌های انسان مربوط به تعاملات او می‌شود.

هرچقدر تعامل غیر معقول و غیر منطقی باشد اثرپذیری‌اش از محیط بیشتر می‌شود. اگر تعاملات به سمت معقول و منطقی شدن برود اثرپذیری‌اش از محیط کمتر می‌شود. هرگونه تعلق نامعقول اختلال است و کلا می‌آید روی تعلقات فرد. وقتی تعاملات انسان در یک جا اشتباه قرار بگیرد به طور طبیعی جاهای دیگر هم تحت تاثیر قرار می‌گیرد.

روایت: اگر بین محبت دو دوست اختلالی ایجاد شد حتما یکی از آنها گناهی انجام داده است. (تعقل نامعقول باعث ضعف پیوند شده است).

ارتباط یا قطع ارتباط با یک نفر ممکن است به خاطر گناهی باشد که فرد دارد.

همه تعاملات بر اساس قوانین اتفاق می‌افتد و اگر انسانی دچار اختلال در ساختارش شود در تعاملاتش دچار اختلال می‌شود. تعاملات شما هم در قلمرو محدوده و محدودیت‌ها است.

حاسد روی بحث نعمت می‌آید.

نعمت: به بهره‌مندی و حظ (رضایت مندی، خوش آمدن) از امکانات را نعمت گویند. حالا ممکن است این نعمت با دارایی باشد یا با ناداری باشد یعنی ممکن است کسی به جای داشتن امکانات با چیز دیگری خود را بهره مند کند.

در نعمت الزاما وجود يك شى ملاك نيست بهره از شى مهم است.

بحث در نعمت الزاما وجود امكانات نيست بهره از امكانات است.

نعمت به بهانه امكانات در انسان بوجود مى آيد در واقع امكانات مى شود بهانه يك فضاي دروني كه در انسان بهره هاى دروني اش فعال بشود و خوش بشود.

حاسد زائل كننده نعمت است. الزاما زائل كننده امكانات نيست، زائل كننده بهره مندى و خوشى است كه توسط خود انسان زائل مى شود. علتش هم اين است كه فرد فكر مى كند بهره مندى مربوط به بيرون و اشيا است در صورتى كه دروني است.

حاسد اثر القائى دارد يعنى يك كاري مى كند كه فرد از امكاناتش به او خوش نگذرد. انسان وقتى احساس مى كند كه حسد زائل كننده است، احساس مى كند كه حاسد امكانات بر است. حاسد و محسود محدوده هاى نعمت را تنگ مى كند و پناه بردنش اين است كه: نعمت به امكانات نيست. بعضى ها حسود خودشان هستند زيرا امكاناتى دارد بعد همين طور يك كاري مى كند كه امكاناتش به نعمت تبديل نشود و يك كاري مى كند كه امكاناتش از بين مى رود. نعمت نسبت به ظلمت و تعاملات اين است كه حس فرد نسبت به مقصد و مسير و امكانات است.

عالم خلق مختصات خودش را دارد.

انسان يك سبيل (اختيار) دارد كه مقصد در اين سير و صيروريت، عبوديت است. و در مسير سير و صيروريت خود به سمت الهى دچار سه آسيب مى شود: ۱. عدم فهم ۲. تعاملات با ديگران ۳. حظ از امكانات. كه اينها در دو بعد شرايط زمانى و پيشرفت و تكامل بررسى مى شود.

نظام هستى نظامى است كه جبران دارد. نظام انعطاف است اين نيست كه همه خوشى در داشتن يك چيز باشد مى توان چيزى را نداشت ولي خوش بود. نعمت زائل شدنى نيست.

در قرآن نعمت در جاهاى مختلف به حالت هاى مختلف آمده است:

۱- يكي از آنها در سوره فجر است: كه نعمت را در مقابل قَدَرَ عَلَيْهِ ذكر مى كند كه اين يك مرتبه اى از نعمت است.

۲- در سوره مريم و حمد و نسا انعم الله عليه، نعمت را هدايت و در صراط مستقيم بودن مطرح مى كند.

۳- در سوره تكاثر نعمت را ولايت و نعمت دين معرفى مى كند. معلوم مى شود كه نعمت در قرآن معانى مختلف دارد ولي اصل نعمت اون چيزى كه در قرآن آمده، رحمت هاى الهى قابل احصاء مساوى با نعمت مى شود.

تعریف نعمت از قرآن: یعنی هر جایی که رحمت تشخیص پیدا کرد شناسنامه پیدا کرد به آن نعمت می‌گوییم. و رزق مصداق نعمت است. تشخیص پیدا کردن رحمت به این معنا است که معلوم می‌شود مال کیست و کارکردش چیست. این مقدمه اول. و مقدمه دوم اگر رحمت بخواهد تشخیص پیدا کند باید در درون انسان اتفاق بیفتد.

انسان قابلیت یافته است که با ادراک و عمل خود از هستی و زندگی بهره مند شود و رحمت‌های الهی را احصا نماید یعنی انسان یک موجودی است که می‌تواند پی در پی رحمت دریافت کند و تشخیص به آن دهد و نعمتش کند.

چون نعمت وصل به رحمت است از جهت وصل به رحمت باقی است یعنی در ذات خودش بقا دارد، محو نمی‌شود. مثل غیبت امام زمان (عج) که نعمت مخفی است ولی جاری است.

دستگاه تبدیل کننده رحمت به نعمت صلوه است. که ما یک الف اضافه می‌کنیم که می‌شود صلوات و داستان این را در سوره مریم مفصل بیان می‌شود. یعنی نماز می‌شود تبدیل کننده. همه نعمت‌های مادی را جنبه معنوی می‌دهد بهش و باقی می‌کند.

اولین حسدی که در عالم تحقق پیدا کرد حسد در آدم بود ولی نعمتش را نگرفت، هبوط تاخیر انداخت. در ازای این نعمتی سلب نشد. خود تاخیر ازش استفاده شده توبه و کلمات نازل شد، یعنی بلافاصله رحمت‌های دیگری احصاء شده است یعنی نه تنها رحمت را زائل نکرد بلکه رحمت‌های دیگری را هم فراهم کرد.

در سوره ابراهیم کفر را در مقابل سپاس از نعمت به کار می‌برد.

هدیه سفر کربلا: دعای امیر المومنین در صیحه علویه صفحه ۱۲۹. تعامل انسان با انواع رحمت خداست و در آنجا نشان می‌دهد که هر حادثه‌ای که برای فرد اتفاق می‌افتد نشان می‌دهد که چگونه آن را تبدیل به نعمت کند.

به نظر من از بعضی جهات از دعای کمیل با شکوه تراست. پدر بزرگ اصلی مناجات شعبانیه است و مناجات شعبانیه فرزند او محسوب می‌شود. یعنی این ریشه است.

به فرد مهارتی می‌دهد که چگونه آسیب ناشی از گناه را تبدیل به یک رحمت قابل احصا یعنی نعمت کند. انواع بلاغت در این دعا استفاده شده است. مثلاً می‌گوید: "محاسن لطفک، مکارم عطفک" که آدم باید فکر کند این یعنی چه. بعد می‌گوید اگر من از محاسن لطف تو محروم شدم به مکارم عطف تو پناه می‌برم. دعای خیلی بسیار مجللی است و در واقع سطح دعا در حد آیت الله است. و فهم این در حد ما هم هست همین که بخواهیم برویم جلو بهمان می‌دهد ممکن است از این زاویه نفهیم ولی از جانب دیگری می‌فهمیم. بخوانیم تا در ظرفمان بریزند.



نوع پناه بردن را نقشه به نقشه بیان می کند.

امیرالمومنین (ع) در علم خیلی شاهکار هستند و تمام شاهکارشان را در دعا خرج کردند. ترجمه آقای محلاتی هم خیلی خوب و عالمانه است.

سطح نعمت قرآن مثل خورشید است که یک کسی بخواهد با تیرکمان به خورشید بزند خیلی مسخره است. مثالش این است که نگذاشتند اهل بیت به حکومت برسند به خود آن‌ها لطمه نزدند کمالی از آنها فوت نشد و آن‌ها سعی کردند به وجه کاملی از دنیا استفاده کنند. یعنی امیرالمومنین (ع) مطالبی را که در کلاس می خواستند مطرح کنند حالا که نشد به وسیله دعا مطرح کردند. یعنی حتی دوران غیبت ظلمت را تبدیل به نعمت می کنند یعنی زمانی می آید که از این دوران ظلمت و جهل استفاده‌های طلائی بکنند. آنها بلدند چه کار بکنند.

بحث از جنبه‌ای دیگر:

وقتی شما حرکت موجود را بررسی می کنید بخشی از حرکت موجود (نه بخشی از خود موجود) که بیان کننده وضعیت قبل و بعد است را فلق می گویند. یعنی فلق خود آن موجود محصول حرکت است که بیان کننده وضعیت قبل و بعد می باشد. گفتیم اول و آخر، ظاهر و باطن یعنی بخشی از موجود که بیان کننده اول و آخر و بیان کننده ظاهر و باطن است یعنی اگر جایی ظاهر است و جایی دیگر باطن قرار می گیرد که می تواند دلالت بدهد به ظاهر و می تواند جایی قرار بگیرد که دلالت به باطن بدهد یا جایی قرار بگیرد که دلالت به اول بدهد و در جایی قرار بگیرد که دلالت به آخر بدهد. یک جایی قرار بگیرد که دلالت به قبل بدهد و یک جایی قرار بگیرد که دلالت به بعد بدهد.

هم قبل و بعد، هم ظاهر و باطن و هم اول و آخر در ذهنتان باشد.

ما می خواهیم انواع حرکت موجود را بررسی کنیم تا انواع فلق معلوم شود.

انواع حرکت را می توان از قرآن فهمید:

۱. خلق اول: شب و روز

که حرکت زمین است و ظهورش را از شب و روز می فهمید. حرکت اول که لیل یغشی و نهار تجلی می شود، فلق در اینجا همان سپیده دم است. شب و روز یک حرکت ممتد آرام آرام از نهفته به آشکار و برعکس است که پیوسته است. که فلقش می شود همان موقعی که آشکاری هویدا می شود و آشکاری در این سیر خیلی نمایان است.

۲. خلق دوم: مراحل تکمیل موجود در جنین و بعد جنین تا اجل مسمی. یعنی تراب بوده، نطفه شده، بعد علقه، بعد خلق آخر و بعد میت می‌شود. در خلق دوم مراحل این گونه است که بین تراب و نطفه خیلی فاصله وجود دارد یعنی بین هر کدام خیلی فاصله دارد و بیشتر صیوریت نمایان است و هر کدام از این مراحل فلق مرحله دیگری است.

۳. خلق سوم: اینجا یک رخداد اثر گذار است که موجب ایجاد پدیده‌های دیگر می‌شود مثل باران که رویش گیاهان را موجب می‌شود.

اینجا رخداد اثر گذار خیلی مهم است در دو حالت قبلی رخداد اثر گذار دیده نمی‌شد ولی در اینجا رخداد اثر گذار نمایان است مثلاً وقتی ابر می‌آید، به رویش پی ببرید و این می‌شود سوره مبارکه رعد.

اینجا خود آن رخداد اثر گذار فلق است. یعنی در واقع عامل. با این که متعلق پدیده نیست اما باعث رونق می‌شود. یعنی این خلق مربوط به رخدادهای اثر گذار است و خود عامل می‌شود فلق.

اگر شما قرآن را این گونه بخوانید می‌بیند که همه خلق‌ها و فلق‌ها را می‌گوید. مثلاً در سوره شمس ۴ مدل را در کنار هم می‌گوید.

مثلاً سوره فلق با فجر می‌خوانید یعنی همان موقع که اینها ناقه را تکذیب کردند می‌فهمید که گمراه شداند

۴. خلق چهارم: رخداد دیگری ماه است.

ماه قمری هر شب در یک وضع است (این تغییر را به شما نشان می‌دهد) از وضعیت قرار گرفتن ماه در برابر خورشید می‌شود فلق را فهمید که این در نظام ولایت بحث "تلاوت" است یعنی ماه از خودش هیچ شانی ندارد فقط انعکاس می‌دهد و از نحوه انعکاس دادن آن شما به یک موضوعی پی می‌برید مثلاً امام معصوم راجع به یک موضوعی سکوت می‌کند راجع به یک موضوعی حرف می‌زند یعنی در واقع از وضعیت قرار گرفتن آن شی به نسبت نظام ولایی یک حقیقتی برایتان انکشاف می‌شود و در واقع فلق‌اش در نحوه قرار گرفتن ولی خدا یا آن کسی که حکم خدا را می‌دهد نسبت به دین و رسول است (که بستگی دارد) یعنی مثلاً نسبت رسول خدا به وحی یعنی پیامبر هم نوع قرار گرفتنش با وحی وضعیت‌اش را تعیین می‌کند. اینجا از نوع قرار گرفتن نسبت به حکم خدا، فلق مشخص می‌شود. فلق اینجا تبعیت از ولی است.

سوره مبارکه نمل، قصص برای مصداق پیدا کردن فلق خوب است.

بحث فلسفی اش این است که می گویند که هیچ شی نمی تواند در خودش حرکت ایجاد کند حتما باید محرکی داشته باشد در واقع طبق این نظامی که گفتیم این موضوع یک حصری پیدا می کند: حرکت شی (نعمت ها)، محرک (منعم)، مقصد (مراحل) و تعامل آن با بقیه حرکت ها. که یک حصر عقلی دارد. (نهایتا یکی دیگر بتوانید اضافه کنید)

شکستن هر کدام از این ها یک نوع می شود که ان شاء.. جلسه آینده نحوه تاثیر شرور در هر یک از این ها بررسی خواهد شد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات